

وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزنتی بر پایه توثیق عام طوسی در عدل^۱

سید موسی شبیری زنجانی^۲

چکیده

یکی از مباحث مطرح در علم رجال توثیق مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزنتی است که از شهادت طوسی به دست آمده است. ایشان شهادت داده است که برخی راویان از جمله این سه راوی از غیر ثقه نقل نمی کنند. به این توثیق عام، اشکالاتی وارد شده است که به تمامی آنها در این مقاله پاسخ داده شده است. مهم ترین اشکال، مواردی است که این راویان از غیر ثقه نقل کرده اند. با احصای تمامی آنها مجموع این نقض ها به ۸۳ مورد رسیده است که به تمامی آنها - به جز نقض به نقل راویان سه گانه از عبدالله بن بکیر - پاسخ داده شده است. این پاسخ ها شامل: عدم ثبوت نقل، عدم ثبوت تضعیف، عدم حجیت

۱. تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۲۹ تاریخ تأیید: ۹۹/۱۲/۱۵

۲. این مقاله به همت آقایان روح الله شعبانی، داود عابدی و میثم جواهری از دروس آیت الله العظمی شبیری زنجانی رحمته الله و زیر نظر مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام استخراج و به تأیید رسیده است.
mfemb11@gmail.com

تضعیف، عدم دلالت تعبیر رجالی بر تضعیف، نقل در حال استقامت و... هستند. با جواب از این اشکالات اثبات می‌شود که نقل این سه راوی از شخصی نشان از توثیق اوست، هر چند که تنها یک روایت از او داشته باشند. **واژگان کلیدی:** توثیق عام، مشایخ الثقات، ابن‌ابی عمیر، صفوان، بزنی.

مقدمه

یکی از مباحث مهم در علم رجال بحث توثیقات عام است که منجر به توثیق راویانی می‌شود که با اطلاعات موجود در کتب رجالی وثاقتشان ثابت نشده است. یکی از این توثیقات، ثقه دانستن مشایخ ابن‌ابی عمیر، صفوان و بزنی بر اساس شهادت طوسی^۱ است که با توجه به تعداد فراوان مشایخ این سه راوی^۲ اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

طوسی مهم‌ترین شخصیتی است که پذیرش مراسیل ابن‌ابی عمیر، صفوان و بزنی را به عنوان یک قاعده کلی به اصحاب نسبت داده است. وی در بحث حجیت خبر واحد و در بیان ترجیحات اخبار متعارضی، به این نکته اشاره کرده است که اگر یکی از دو روایت مسند و دیگری مرسل باشد، ارسال یک طرف، دلیل ترجیح طرف دیگر نیست؛ بلکه باید دید روایت مرسل را چه کسی نقل کرده است؟ او در ادامه می‌فرماید:

و لأجل ذلك سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى و أحمد بن محمد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا عن يوثق به و بين ما أسنده غيرهم و لذلك عملوا بمراسيلهم إذا انفردوا عن رواية غيرهم.^۳ این نکته باعث شده است تا عده‌ای از علما این مراسیل را معتبر بدانند، چنان‌که صاحب حدائق در مقدمه کتابش به این نکته اشاره کرده است که یکی از مواردی که اصحاب بر خلاف

حاجی
پوهندها

سال سوم، شماره ۳، سال ۱۳۹۹

۱. طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. در بین این سه راوی، ابن‌ابی عمیر مروی عنه بسیار زیادی دارد. حاجی نوری ۱۱۴ نفر (نوری، خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۱۱۳ الی ۱۲۰)، خویی ۱۱۵ نفر - در محدوده کتب اربعه - (خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۳۰۰)، تجلیل تبریزی حدود ۳۰۰ نفر (تجلیل تبریزی، معجم الثقات، ص ۱۵۱) و عرفانیان بیش از ۴۰۰ نفر (عرفانیان، مشایخ الثقات، الحلقة الاولى، صص ۱۳۵ تا ۲۰۳) از مشایخ ابن‌ابی عمیر را برشمرده اند؛ ولی با بررسی‌هایی که در تمامی اسانید کتب روایی صورت گرفت، تعداد ۵۲۲ نفر از مشایخ ابن‌ابی عمیر به دست آمد که بدون تکرار حدود ۵۰۰ نفر شمارش شد.

۳. طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۵۴.

رویه اصطلاحی رجالی رفتار کرده‌اند، عمل به مراسیل برخی از مشایخ است، و حال آنکه بنا بر اصطلاح باید آنها را ضعیف شمرده، به آن عمل نکنند.^۱ محقق ثانی علاوه بر این سه نفر، تعداد دیگری را نیز از کسانی شمرده است که به مراسلاتشان عمل می‌شود.^۲

علاوه بر این در خصوص عمل به مراسیل ابن‌ابی عمیر بسیاری از علما، اجماع عملی اصحاب را بر عمل بر طبق آن دانسته‌اند از جمله: نجاشی، سید بن طاووس، محقق حلی، فاضل آبی، علامه حلی، ابن فهد حلی، فخر المحققین، شیخ بهایی، شهید ثانی، مقدس اردبیلی^۳ و سیدبحرالعلوم^۴. نقل این اجماع به حدی است که حاجی نوری با توجه به مجموع این مطالب و آرای متفق در جمیع قرون، معتقد به استفاضه اجماع بر عمل به مراسیل ابن‌ابی عمیر است.^۵ برخی دیگر نیز در مقام فتوی، به مراسیل ابن‌ابی عمیر عمل نموده‌اند؛ مانند اعرجی در شرح تهذیب^۶، شهید اول، محقق ثانی و سید مجاهد^۷. وحید بهبهانی^۸ نیز در مقدمه تعلیقه، با وجود اینکه نظر استرآبادی^۹ - مؤلف کتاب- را در خصوص نقل مشایخ، تنها در حد تأیید وثاقت مروی^{۱۰} عنده دانسته است؛ ولی شخصاً نقل مشایخ را اماره بر وثاقت می‌داند.^{۱۱} در مقابل عده‌ای از فقها در حجیت مراسیل اشکال کرده‌اند، از جمله: خود طوسی در

۱. بحرانی، الحدائق الناظرة، ج ۱، ص ۲۳.

۲. کرکی، رسائل المحقق الكرکي، ج ۳، ص ۴۴.

۳. نجاشی، رجال النجاشي، ص ۳۲۶؛ ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۵۸؛ محقق حلی، المعتمد، ج ۱، ص ۴۷؛ فاضل آبی، کشف الرموز، ج ۱، ص ۳۴۴؛ حلی، مختلف الشیعة، ج ۵، ص ۱۴۰؛ ابن فهد، المهذب، ج ۱، ص ۸۱؛ فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۱۶۲؛ بهایی، الحاشیة، ص ۳۶؛ همو، الوجیزة فی علم الدرایة، ص ۵؛ شهید ثانی، روض الجنان، ج ۲، ص ۹۳۷؛ همو، مسالك الأفهام، ج ۸، ص ۱۷۴؛ اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۱، ص ۱۲۸.

۴. به نقل از نوری، خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۱۲۲.

۵. همان، ص ۱۲۳.

۶. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه مدرسه امام صادق علیه السلام موجود است و گفته شده که در هند چاپ شده است.

۷. به نقل از نوری، خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۱۲۲.

۸. شهید اول، ذکرى، ج ۱، ص ۴۹؛ کرکی، جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۵۹؛ حائری، مفاتیح الأصول، ص ۳۴۴.

۹. البته از موارد متعددی از تعلیقات ایشان در ضمن کتاب استفاده می‌شود که نقل مشایخ را تنها دال بر تأیید وثاقت دانسته (استرآبادی، منهج المقال، ج ۱، ص ۲۴۸؛ ج ۱، ص ۲۹۱؛ ج ۱، ص ۳۴۲؛ ج ۲، ص ۲۵۳ و ...) که به نظر می‌رسد بر مبنای مصنف کتاب مشی کرده باشد؛ چراکه در مقدمه به صراحت نقل مشایخ را اماره بر وثاقت می‌داند.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۱۱. همان، ص ۱۴۶.

تهذیب و استبصار^۱، منقول از جمال‌الدین احمد بن طاووس^۲، شهید ثانی، محقق حلی، صاحب معالم، مقدس اردبیلی و صاحب مدارک^۳.

با بررسی مجموع کلمات علما این نکته به دست می‌آید که در این مسئله اجماع و یا حتی شهرت متصل به معصوم وجود ندارد و باید مسئله را از زاویه‌های دیگر بررسی کرد.

بازخوانی مفهومی عبارات طوسی

اساس بحث در این مسئله عبارت طوسی است که علاوه بر دلالت بر توثیق مشایخ ابن‌ابی‌عمیر، صفوان و بزنی، شامل نکات دیگری است که باید به آنها پرداخت. ایشان می‌فرماید:

و إذا كان أحد الراويين مسنداً و الآخر مرسلًا، نظر في حال المرسل، فإن كان ممن يعلم أنه لا يرسل إلا عن ثقة موثوق به فلا ترجيح لخبر غيره على خبره، و لأجل ذلك سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى و أحمد بن محمد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا عن يوثق به و بين ما أسنده غيرهم و لذلك عملوا بمراسيلهم إذا انفردوا عن رواية غيرهم.^۴

در فرازهای مختلفی از این عبارت بحث‌هایی وجود دارد که در ادامه به بیان آن می‌پردازیم:

۱. مراد از ثقة در عبارت «عمن يوثق بهم»

بزرگانی مانند آقایان خوئی^۵ و خمینی^۶ مراد از ثقة در این عبارت را مطلق راستگو دانسته‌اند؛ زیرا در مقام نقض به طوسی تنها به افرادی اشاره می‌کنند که صدوق نبوده‌اند.^۷ به باور نویسنده ثقة در این عبارت به معنای امامی راستگو - و نه صرف راستگو بودن - است.

۱. طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۸، ص ۲۵۷؛ ج ۱، ص ۴۳؛ همو، الاستبصار، ج ۱، ص ۱۱؛ ج ۴، ص ۲۷.

۲. شهید ثانی، الرعاية، ص ۱۳۸.

۳. همان، ص ۱۴۲؛ حلی، المعتمد، ج ۱، ص ۱۶۵؛ عاملی، معالم‌الدین، ج ۱، ص ۱۰۶؛ اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۴۴؛ عاملی، مدارک الأحكام، ج ۲، ص ۸۴.

۴. طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۵۴.

۵. خوئی، معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۶۱.

۶. خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۴۲.

۷. خوئی، معجم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۶۳؛ خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، صص ۳۳۶ - ۳۴۰.

تفاوت این دو معنا در فرضی روشن می‌شود که فردی راستگو و صدوق باشد؛ ولی امامی نباشد و این سه راوی از او نقل روایت کنند که در این صورت طبق تفسیر اول و معنای اعم از ثقه، این نقل موجب نقض شهادت طوسی نیست؛ درحالی‌که بنابر استظهار دوم - که برداشت صحیح از کلام طوسی است - این موارد نیز نقض بر کلام ایشان خواهد بود.

شواهد و قرائنی مدعای نگارنده را تأیید می‌کند که ذیلاً بیان می‌شود:

الف. ثقه به معنای مورد اعتماد است و در هر جایی به تناسب حکم و موضوع، مصداقش فرق می‌کند؛ مثلاً ثقه در مورد بنا به معنای کسی است که در بنایی مورد اعتماد است، در مورد پزشکی به کسی گفته می‌شود که مهارت کافی در طبابت داشته باشد و در امور حدیثی به کسی اطلاق می‌شود که امامی مذهب و راستگو باشد؛ زیرا در قبول خبر - ولو بنا بر برخی از مبانی - امامی بودن معتبر است^۱ و چون روش نویسندگان در تعابیر و عبارات خود بر اساس مشی متعارف بوده است، از این واژه صحت مذهب نیز استفاده می‌شود.

ب. طوسی قبل از عبارت مورد بحث، در ترجیح روایت یک راوی بر راوی دیگر می‌فرماید: «فأما إذا كان [الراوی] مخالفاً في الاعتقاد لأصل المذهب و روى مع ذلك عن الأئمة عليهم السلام نظر فيما يرويه. فإن كان هناك من طرق الموثوق بهم ما يخالفه وجب إطراح خبره»^۲؛ یعنی اگر روایت راوی عامی با روایتی از راویان «الموثوق بهم» مخالف باشد، کنار گذاشته می‌شود.

به دو قرینه مراد از تعبیر «الموثوق بهم» راوی امامی است؛ اول آنکه «الموثوق بهم» در مقابل «مخالفاً في الاعتقاد لأصل المذهب» قرار گرفته است. دوم آنکه ایشان در ادامه می‌فرماید: «و إن لم يكن هناك ما يوجب إطراح خبره و يكون هناك ما يوافق، وجب العمل به، و إن لم يكن من الفرقة المحقة خبرٌ يوافق ذلك و لا يخالفه و لا يعرف لهم قولٌ فيه وجب أيضاً العمل به»^۳؛ یعنی اگر روایت شخص عامی در میان روایات امامیه، مخالف روایی و فتوایی نداشته باشد؛ باید روایت عامی از معصوم را پذیرفت.

در این عبارت به جای «الموثوق بهم» به «الفرقة المحقة» تعبیر کرده که قرینه خوبی است

۱. البته تعبیر «ثقة في الحديث» برای توثیق غیر امامی - در مقابل «ثقة في المذهب» - به کار برده شده است؛ ولی این کاربرد به این معنی نیست که ثقه دو معنا دارد.

۲. طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳. همان.

بر اینکه «الموثوق بهم» همان «الفرقة المحقة» یعنی پیروان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان اثنی عشری هستند؛ زیرا در ادامه، عامه و برخی از فرق شیعه، مثل فطحیه، واقفیه و ناووسیه را در مقابل «الموثوق بهم» قرار داده است.

ج. طوسی در ادامه درباره مراسم امثال ابن ابی عمیر می فرماید: «لا ترجیح لخبیر غیره علی خبره»^۱؛ یعنی روایاتی که ایشان نقل کرده است، حتی اگر مرسل باشد، همتای روایات صحیح السند امامیه است. از این کلام فهمیده می شود که وسائط محذوف، راستگو و امامی هستند، وگرنه چگونه ممکن است روایتی که ابن ابی عمیر از غیر امامی نقل کرده در حکم روایت صحیح السند باشد؟

۲. مراد از «الثقات» در عبارت «و غیرهم من الثقات»

محدث نوری در توضیح کلام طوسی، نکته ای را بیان فرموده که به نظر صحیح نمی رسد. ایشان می گوید تعبیر ثقات در عبارت طوسی، ناظر به اصحاب اجماع است^۲؛ ولی به نظر می رسد مقصود از ثقات در عبارت ایشان غیر از آن اصحاب اجماعی باشد که کشی بیان کرده است؛ زیرا تردیدی نیست که عبدالله بن بکیر در نظر کشی، جزء اصحاب اجماع است^۳؛ در حالی که خود ایشان او را جزء غیر امامی هایی شمرده که خبرش در طول اخبار امامی است^۴؛ بنابراین این نمی تواند مراد از ثقات، اصحاب اجماع مورد نظر کشی باشد.

۳. مراد از عبارت «و لذلك عملوا بمراسیلهم»

کاربرد تعبیری مثل «عن رجل» درباره یک روای به جهت عدم اهتمام به ذکر آن راوی است؛ یعنی او را شخص قابل ذکری نمی دانسته اند؛ ولی طوسی با این عبارت در صدد بیان این نکته است که رفتار این سه نفر این گونه نبوده و فقط از ثقات نقل می کرده اند. شاهد این مطلب آنکه نجاشی نکته نقل مراسم ابن ابی عمیر را از بین رفتن اوراق و فراموشی نام روایان

۱. همان، ص ۱۵۳.

۲. نوری، خاتمة المستدرک، ج ۷، ص ۱۳.

۳. کشی، رجال الکشی، ص ۳۷۵.

۴. طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۵۰.

دانسته است، نه بی‌اعتنایی به راویان^۱؛ بنابراین این با توجه به اینکه ابن‌ابی‌عمیر فقط از ثقه نقل می‌کرده است، مراسیل وی حکم مسانید او را دارد.

۴. ارزیابی اعتبار شهادت شیخ در فرض اثبات نقض

پرسشی که در خصوص شهادت طوسی وجود دارد این است که اگر نتوانیم تمام نقض‌های وارد بر این شهادت را پاسخ دهیم^۲ و یا دست‌کم با شهادت ایشان تعارض کند، آیا می‌توان در بقیه موارد نسبت به وثاقت و امامی بودن مشایخ این سه راوی، حکم و قاعده را جاری کرد؟ یا اینکه در فرض ورود نقض، حجیت سخن ایشان در بقیه موارد هم از بین می‌رود؟^۳ آقای خوئی در این بحث، اثبات موارد نقض را مانع از تمسک به این قاعده در موارد دیگر دانسته است^۴؛ ولی در خصوص اسناد کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم، شهادت ابن قولویه و علی بن ابراهیم بر وثاقت راویان اسناد این دو کتاب را، دال بر وثاقت راویان - در زمان طرح این مباحث - دانسته و اگر در موردی عدم وثاقت راوی ثابت شود و یا تعارضی با شهادت در مقدمه رخ دهد، تنها از حکم به وثاقت در همان مورد رفع ید کرده و این امر را سبب سقوط شهادت در بقیه موارد - که خلافتش ثابت نیست - ندانسته است.^۵

از مجموع کلمات آقای خوئی در وجه فرق بین بحث مشایخ ثلاث و دو مورد دیگر این نکته به دست می‌آید که ایشان نحوه شهادت در این دو بحث را متفاوت می‌دانند. ایشان شهادت مؤلفان تفسیر قمی و کامل الزیارات را منحل به شهادت‌های متعدد دانسته‌اند؛ به این صورت که گویا این دو مؤلف در خصوص تک تک راویان موجود در اسناد، شهادت به وثاقت داده باشند و در فرضی که شهادت منحل به شهادت‌های متعدد باشد، قاعده این است که اگر از روی سهو یا غفلت، خطایی رخ دهد تا زمانی که این خطا زیاد نباشد - به طوری که اصل ضابط بودن را مخدوش کند - می‌توان با جریان اصل عدم خطا در بقیه موارد، حکم به نفوذ و صحت شهادت

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۲۶.

۲. نقض‌ها و جواب آن در اشکال چهارم مفصلاً طرح خواهد شد.

۳. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۵.

۴. همان، ص ۶۵.

۵. همان، صص ۴۹ و ۵۰.

کرد؛ ولی شهادت طوسی به وثاقت مشایخ ثلاث را منحل به شهادات متعدد ندانسته است؛ بلکه آن را شهادت واحد به شمار آورده که یک نقض هم باعث بی اعتباری آن خواهد شد.

نکته این نگاه نیز این است که بر خلاف شهادت ابن قولویه و علی بن ابراهیم، منشأ شهادت طوسی به وثاقت مشایخ این سه نفر، شهادت خود مشایخ ثلاث نبوده است تا بتوان آن را منحل به شهادات های متعدد دانست و در موارد غیر منقوض به آن تمسک کرد؛ بلکه طوسی و اصحاب این التزام را از استقرا و بررسی روایات آنها به دست آورده اند؛ به این صورت که با بررسی روایات آنها و برخورد نکردن به روایان ضعیف حدس زده اند که در تمام موارد از شخص ثقه نقل کرده اند.^۱

این استقرا نیز در نظر آقای خویی یک استقرای کامل نبوده است؛ زیرا اولاً معمول استقراها در این موارد به این صورت است که مقداری از موارد موجود را بررسی کرده، بقیه موارد را به آن قیاس می کنند. ثانیاً طوسی خود در مواردی وثاقت برخی از مشایخ این سه راوی را نقض کرده است که نشان از کامل نبودن استقرا دارد.

از سوی دیگر، شهادت بر اساس استقرای ناقص به شهادات های متعدد منحل نمی شود؛ بلکه تنها یک شهادت است و اگر نقضی برای آن ثابت شود، اصل شهادت وی مخدوش خواهد شد؛ نظیر موردی که یک شخص به صورت دقیق - و نه تقریبی - ادعا کند که هزار نفر در این مکان هستند؛ ولی خلاف حرف او - با هر عددی که موجود باشد - ثابت شود. او یک اشتباه کرده است و این گونه نیست که اگر تعداد واقعی نهصد و نه نفر باشد، مرتکب یک اشتباه و اگر هیچ موجود نباشد، مرتکب هزار اشتباه شده باشد؛ بلکه او تنها یک اشتباه کرده و با همین یک اشتباه سخن او کاملاً بی اعتبار خواهد شد.

به باور نگارنده کبرای فرمایش آقای خویی صحیح است؛ ولی از نظر صغرا برخلاف نظر ایشان، عبارت «عرفوا بأنهم لا یروون و لا یرسلون إلا ممن یوثق به»^۲ حاکی از التزام خود مشایخ ثلاث است، نه اینکه اصحاب، بعضی از مشایخ این سه را دیده و بقیه را حدس زده باشند؛ لذا طوسی هم یک شهادت عام درباره تمام مشایخ این سه راوی داده است و این

۱. همان، ج ۱، ص ۶۵.

۲. طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۵۴.

شهادت عام، به شهادت‌های متعدد انحلال پیدا می‌کند.

مراد از تعبیر «لا یروون و لا یرسلون إلا عمّن یوثق به»

این عبارت دلالت می‌کند که افراد نام برده تنها از اشخاص ثقه نقل روایت می‌کرده‌اند و دلالت این عبارت بر توثیق مشایخ این سه راوی تمام است و این عبارت را می‌توان یکی از توثیقات عام در نظر گرفت. این دلالت با اشکالات متعددی روبرو شده است که بررسی و پاسخ داده می‌شوند.

اشکال نخست: مستند بودن شهادت طوسی به اجتهاد از کلام کشی

یکی از اشکالاتی که باعث شده آقای خوبی شهادت طوسی در ادعای وثاقت مشایخ ثلاث را باطل بداند، این است که طوسی با اعتقاد به اینکه بین اصحاب، معروف و متسالم است که تفاوتی بین مراسیل این سه راوی و مسانیدشان وجود ندارد، چنین اجتهادی نموده است؛ درحالی که معلوم نیست اصحاب بین مسانید و مراسیل آنها حکم به تسویه کرده باشند؛ زیرا اگر این مطلب بین اصحاب معروف و متسالم بود، باید دست‌کم در کلام یکی از قداما ذکر می‌شد و حال آنکه در کلام هیچ‌یک از قداما به آن اشاره‌ای نشده است و مطمئناً منشأ اجتهاد طوسی، عبارت کشی درباره اصحاب اجماع بوده که ایشان گمان کرده است که دلیل اجماع علما بر تصحیح روایات این افراد، عدم نقل آنها از غیر ثقه است.^۱

مؤید مستند بودن ادعای طوسی به کلام کشی نیز این است که طوسی ادعای خود را به این سه نفر اختصاص نداده است؛ بلکه آن را به دیگرانی که با وصف «الثقات الذین عرفوا بأنهم لا یروون إلا عمّن یوثق به» از آنها یاد کرده تعمیم داده است و روشن است که کسی جز اصحاب اجماع به این عنوان شناخته شده نیست.^۲

محدث نوری هم در بحث اصحاب اجماع از خاتمه مستدرک، عبارت طوسی را به استناد عبارت کشی درباره اصحاب اجماع می‌داند.^۳ همچنین آقای خوبی -در اثبات بی‌اعتبار بودن

۱. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۱.

۲. همان، صص ۶۱ و ۶۲.

۳. نوری، خاتمة المستدرک، ج ۷، ص ۱۳.

سخن طوسی - به مواردی اشاره می‌کند که طوسی خود در تهذیب و استبصار^۱ به مرسلات ابن‌ابی عمیر اشکال کرده‌است. از جمله این موارد تعبیر طوسی در روایت «محمد بن ابی عمیر عن بعض أصحابنا عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام» است که در هر دو کتاب فرموده «فأول ما فیه أنه مرسل و ما هذا سبیلہ لا یعارض بہ الأخبار المسندة».

این اشکال، پاسخ‌های متعددی دارد:

پاسخ نخست: می‌توان با قاطعیت گفت که ادعای طوسی به استناد سخن کشی دربارهٔ اصحاب اجماع نیست؛ زیرا همان‌طور که گذشت^۲ مراد از ثقه و «یوثق به» در کلام طوسی، امامی راستگو است؛ لذا با توجه به تصریح او به فطحی بودن عبدالله بن بکیر و اینکه احادیث فطحیه تنها در صورتی که با احادیث امامیه در تعارض نباشند اعتبار دارند، نمی‌توان عبارت «الثقات الذین لایروون و لا یرسلون إلا عمّن یوثق به» را ناظر به اصحاب اجماع دانست؛ زیرا ابن بکیر فطحی، بی‌هیچ اختلافی از اصحاب اجماع است.^۳

پاسخ دوم: آقای خوبی فرمودند چون طوسی ادعای خود را به این سه نفر اختصاص نداده و از طرفی کسی جز اصحاب اجماع، چنین شایستگی که درباره‌شان «عرفوا بأنهم لایروون و لا یرسلون إلا عمّن یوثق به» گفته شود، وجود ندارد؛ لذا این ادعا به استناد همان کلام کشی دربارهٔ اصحاب اجماع است. این استدلال نیز ناتمام است، زیرا اولاً برای احراز معروفیت اشخاص، باید زمان طوسی را در نظر گرفت. ممکن است در آن زمان افراد متعددی به این وصف، معروف بوده باشند؛ ولی اکنون در نزد ما معروف نیستند. در واقع فاصله شدن بیش از هزار سال از زمان تألیف عدهٔ تاکنون می‌تواند بسیاری از مسائلی را که در گذشته برای همه روشن بوده‌است بیپوشاند. ثانیاً افراد متعددی - مثل جعفر بن بشیر و محمد بن اسماعیل زعفرانی - وجود دارند

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۳ و ج ۸، ص ۲۵۷؛ همو، الاستبصار، ج ۴، ص ۲۷.

۲. در ص ۸ همین مقاله.

۳. استدلال فوق را می‌توان به دو استدلال بازگرداند:

اول: با توجه به وصف این اشخاص به ثقات، نمی‌توان آنها را همان اصحاب اجماع دانست؛ چه عبدالله بن بکیر فطحی است و ثقه (یعنی امامی صدوق) نیست.

دوم: با توجه به اعتبار مطلق احادیث این اشخاص تا جایی که حتی مرسلات آنها همدوش مسانید دیگران قرار دارد، نمی‌توان آنها را همان اصحاب اجماع دانست؛ چه روایت عبدالله بن بکیر که قطعاً از اصحاب اجماع است به تصریح طوسی چنین ویژگی را ندارد و اعتبار آن تنها در صورت عدم تعارض با احادیث امامیه است.

که با همان تعبیر «روی عن الثقات و روا عنه»^۱ ادعای توثیق مشایخشان شده است، حتی ممکن است افراد مهمی چون احمد بن محمد بن عیسی - که قرآنی بر دقت نظر وی در امر اخذ حدیث ذکر شده - مورد نظر باشد و عبارت در صدد توثیق مشایخ او باشد.

پاسخ سوم: یکی از اشکالات این بود که اگر تساوی بین مرسلات ابن ابی عمیر و مسانید دیگران صحیح باشد، باید در کلمات قدمای اصحاب دیده شود. این اشکال هم با عنایت به چند نکته قابل پاسخ است:

اولاً: این گونه مطالب به صورت طبیعی تنها در کتب رجالی مطرح می شود و از کتب رجالی پیش از نجاشی، کشی و طوسی، کتابی در دست نیست؛ لذا ممکن است این سخن در کتب رجالی قدیمی مانند نوشته های ابن غضائری، علی بن حسن بن فضال، کتاب رجالی صدوق^۲ و بیشتر منابع اولیه نجاشی موجود بوده، که در فتنه مغول و پیش از آن از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

ثانیاً: برای حصول علم به شهرت توثیق مشایخ این افراد، نیازی به تصریح علما در کتب رجالی نبوده است؛ بلکه اگر در مقام عمل به روایات و بیان فتوای خود - که به صورت بیان متن روایت در مقام فتوی بوده است - روایات ابن ابی عمیر را اخذ کرده و یا بین مرسلات او و مسندات دیگران حکم تعارض جاری کرده باشند، برای اثبات سخن طوسی و نجاشی کافی است. پس از این راه نمی توان به شهادت طوسی اشکال کرد.

ثالثاً: نقض به آقای خوبی این است که این اشکال (ادعای شهرت درباره اصحاب اجماع) در کلام علمای دیگر وجود ندارد. جواب از این اشکال روشن است؛ زیرا اولاً علم به این نکات تدریجاً پیدا می شود و ثانیاً علم به این نکته در بین علما نیازی به تصریح نداشته است؛ بلکه ممکن است کشی عمل اصحاب را در رابطه با اصحاب اجماع دیده باشد و به نتیجه مذکور رسیده باشد و ثالثاً ممکن است منبعی در اختیار ایشان بوده - مثل کتب رجالی قبل از ایشان که تنها نامی از آنها در کتب وجود دارد - که اکنون در اختیار ما نیست.

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۱۹، رقم ۳۰۴، ص ۳۴۵، رقم ۹۳۳.

۲. صدوق در فقیه - که تناسبی با مباحث رجالی ندارد - اشاره ای به مبنای توثیق مشایخ ثلاث نکرده است؛ ولی در عین حال به مرسلات ابن ابی عمیر نیز اشکال نکرده است. برای نمونه ر. ک: صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵؛ ج ۳، ص ۴۲۷.

پاسخ چهارم: آقای خوئی از جمله شواهدی که بر ناتمامی تسویه بین مراسیل راویان سه‌گانه و مسانید دیگران آورده است، اشکالاتی است که طوسی در تهذیب و استبصار^۱ نسبت به مراسیل این افراد بیان کرده است. این ادعا در حالی است که طوسی خود در تهذیب مکرراً بر اساس مرسلات این سه راوی فتوی داده است^۲ و حتی اگر بپذیریم که ایشان در زمان نوشتن تهذیب به شهادت خود عمل نکرده است، با توجه به اینکه تألیفات ایشان، سیر خاصی داشته و تألیف عده متأخر از تألیف تهذیب و استبصار بوده است^۳، و علم انسان - به ویژه در مسائل تبعی هم‌چون این بحث - ثابت نیست و به صورت تدریجی پدید می‌آید، این احتمال جدی است که اگر طوسی در زمان تألیف تهذیب به این مطلب - که مراسیل راویان ثلاث و مسانید دیگران در نزد اصحاب یکسان است - پی‌نبرده باشد؛ با گذشت زمان و بهره‌گیری از مشایخ و اساتید و مطالعه کتب جدید و یا دسترسی به کتابخانه‌هایی چون شاپور فرزند اردشیر - که کتابخانه مهمی بوده و بسیاری از نسخ خطی و اصول در آن نگهداری می‌شده است - به این مطلب رسیده باشد.

ممکن است گفته شود اگر این مطلب تا این حد شهرت داشته است، نمی‌بایست بر شیخ حتی در سنین جوانی و زمان تألیف تهذیبین، مخفی ماند؟ در پاسخ می‌توان گفت بر فرض پذیرش این نکته که طوسی در زمان نوشتن تهذیب از روش اصحاب بی‌اطلاع بوده است؛ این نکته به این دلیل است که گاهی مطالب همراه قرائنی هستند که موجب خفای مطلب می‌شود و روشن شدن مسئله نیاز به توجه خاص دارد، و صرف شهرت یا اجماع داشتن یک مسئله به این معنا نیست که هر عالمی بالفعل نسبت به آن مطلع باشد؛ بلکه درک اجماع و شهرت در هر مسئله نیازمند تحقیق جداگانه در آن مسئله است که ممکن است بر برخی افراد - به ویژه امثال این بزرگان که مشغله‌های بسیاری داشته و نمی‌توانستند در هر مسئله‌ای

۱. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۳ و ج ۸، ص ۲۵۷؛ همو، الاستبصار، ج ۴، ص ۲۷.
۲. برای نمونه: طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱، صص ۴۱، ۸۱، ۳۵۸ و ۴۱۴ و ج ۲، ص ۱۵۵ و ج ۵، صص ۲۴۴، ۲۹۹ و ...
۳. شواهدی نشانگر تأخر تألیف عده از تهذیب و استبصار است؛ از جمله اینکه در آغاز تألیف عده - بر خلاف تهذیب - پس از وفات مفید بوده؛ لذا مؤلف در مقدمه آن (ص ۳) که قبل از تألیف اصل کتاب نگارش شده از وی با عنوان «شیخنا أبو عبدالله رحمه الله» یاد می‌کند، در دیگر جاهای عده هم از وی همراه با صیغه ترحم مطلب نقل شده است (طوسی، العدة، ج ۱، ص ۷۰، ج ۲، صص ۴۵۰، ۴۵۱ و ...).

وقت زیادی صرف کنند- مخفی بماند.

شاهد این مطلب حجیت خبر واحد است که مورد اختلاف میان طوسی و سیدمرتضی است، که هر دو برای مدعای خود ادعای اجماع طائفه کرده‌اند. در اینجا نیز همان اشکال مطرح می‌شود که چگونه ممکن است در زمان سید مرتضی اجماعی منعقد شده باشد که نه تنها طوسی از آن بی اطلاع بوده؛ بلکه در مقابل آن مدعی اجماعی دیگر شده است؟

اشکال دوم: مستند بودن توثیق اصحاب به اصالة العدالة

آقای خوبی با بیان این احتمال که ممکن است منشأ توثیق مشایخ ثلاث، اصالة العدالة باشد، اشکال دیگری را مطرح می‌فرماید:

من المظنون قویاً أن منشأ ذلك هو بناء العامل على حجیة خبر كل إمامي لم يظهر منه فسق، وعدم اعتبار الوثاقة فيه، كما نسب هذا إلى القدماء، واختاره جمع من المتأخرين منهم العلامة قدس سره علی ما سيجيء في ترجمة أحمد بن إسماعيل بن عبدالله وعلیه فلا أثر لهذه التسوية بالنسبة إلى من يعتبر وثاقة الراوي في حجیة خبره.^۱

توضیح این ادعا این است که آقای خوبی بر اساس اعتماد علامه به احمد بن اسماعیل

بن سمکه - با وجود اعتراف به عدم وجود توثیق و تضعیفی درباره او^۲ - می‌فرماید:

أقول هذا الكلام صريح في اعتماد العلامة - قدس سره - على أصالة العدالة في كل إمامي لم يثبت فسقه، كما نسب ذلك إلى جماعة من الفقهاء.^۳

و به همین جهت توثیقات بسیاری را رد کرده و معتبر نمی‌داند.^۴

این ادعای خوبی ناتمام است؛ زیرا بر اساس تحقیقی مفصل روشن می‌شود که بنای اصحاب بر اصالة العدالة در عمل به روایات، محرز نیست و شواهد آقای خوبی نیز صحیح نیست و حتی اینکه ایشان در ذیل ترجمه اسماعیل بن سمکه اشاره می‌کنند که در ترجمه

۱. خوبی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۶۲.

۲. حلی، خلاصة الأقوال، ص ۱۷.

۳. خوبی، معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۵۷.

۴. برای نمونه: همان، ج ۲، ص ۵۷، همو، موسوعة الامام خوئی، ج ۱۱، ص ۵۴ و ج ۱۲، ص ۳۲ و ج ۱۴، ص ۲۴۰.

ابراهیم بن سلام یا سلمه این مبنا را از کلام برخی اکابر استظهار نموده‌اند^۱ نیز صحیح نیست و ایشان در ترجمه ابراهیم بن سلام، سخنی از مبنای قدما به میان نیاورده است.^۲ درباره احمد بن اسماعیل بن سمکه هم روشن نیست که علامه به صرف عدم ظهور فسق، حکم به وثاقت کرده باشد، بلکه - همان طور که آقای خویی از وحید بهبهانی^۳ نقل کرده است - احتمال دارد حکم علامه به وثاقت محمد بن اسماعیل ناظر به جهات دیگری باشد، از جمله آنکه علامه که نام ابن سمکه را در قسم اول از خلاصه - مربوط به ممدوحین و اخبار حسن - آورده است، این نکته را نیز بیان کرده است که «و له کتب عدة لم یصنف مثلها...»^۴. چنین جمله‌ای، اگرچه به ظاهر صریح در وثاقت نیست؛ ولی اگر منقولات شخصی مورد اطمینان و معتمد نباشد بزرگان درباره او چنین سخنی نخواهند گفت. مثلاً آیا ممکن است درباره کسی مثل ابوهریره که هر مطلبی را جعل می‌کند بگویند «له عدة کتب لم یصنف مثلها»؟! لذا روشن است که این‌گونه تعابیر - جدای از تعبیر «حسن»^۵ که درباره کتاب‌های او به کار برده‌اند - برای تعریف از کتاب بوده است.

جهت دیگر اینکه عدم ذکر تضعیف در کلام قدما درباره معاریف و افراد سرشناس، نشان از اعتماد به آنها است؛ زیرا بنا بر این بوده که اگر درباره این اشخاص ضعفی وجود دارد آن را احراز و بیان کنند؛ لذا اگر در خصوص چنین شخصیت‌های معروفی چیزی نگفته باشند، علامت اعتماد به آنها است و نیازی به تصریح به وثاقت این اشخاص وجود ندارد؛ لذا مشاهده می‌شود که درباره صدوق - نه در فهرست نجاشی و نه در کتب طوسی - تعبیر ثقه به کار نرفته است.

توضیح بیشتر آنکه اصل اولی در مشاهیر روات - مثل احمد بن اسماعیل که استاد ابن عمید وزیر و صاحب کتاب تاریخی است که در وسعت بی نظیر است - وثاقت است؛ چون مجهول ماندن این افراد که مورد توجه طائفه بوده‌اند، ممکن نیست و اگر ضعفی داشته باشند

۱. همان، ج ۲، ص ۵۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۰۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۷.

۴. حلی، خلاصة الأقوال، ص ۱۷.

۵. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۹۷.

در کتب بیان می‌شود.

نتیجه اینکه ممکن است ثقه دانستن او توسط علامه به نکته عدم جرح در چنین شخصیتی بوده باشد و این نکته ربطی به کفایت عدم احراز فسق و اصاله العداله ندارد.

اشکال سوم: غیر ممکن بودن احراز وثاقت مشایخ ثلاث برای طوسی

به عقیده آقای خوبی تنها راه احراز این نکته که شخصی تنها از ثقات نقل می‌کند این است که خود شخص این روش را تذکر دهد. در این صورت است که این شهادت اثبات کننده وثاقت مروی عنه خواهد بود؛ ولی شهادت شخص دیگری - مثل طوسی - نمی‌تواند اثبات کننده وثاقت مروی عنه راوی باشد؛ زیرا اولاً: نهایت چیزی که ممکن است شخص دیگری بگوید این است که ما موردی را که مثلاً مشایخ ثلاث از غیر ثقه نقل کرده باشند، نیافتیم؛ ولی روشن است که عدم وجدان، دلیل بر عدم وجود نیست. ثانیاً: اگر بپذیریم در این مورد، عدم وجدان، دلیل بر عدم وجود است، در نهایت آنچه مورد فحص قرار گرفته و در آن نقل از غیر ثقه یافت نشده است، تنها مسانید موجود خواهند بود و نه مراسیل؛ بنابر این درباره مراسیل نمی‌توان چنین ادعایی کرد؛ زیرا ابن ابی عمیر نام راویان را فراموش کرده و مضطر به ارسال شده است و شخصی غیر از خودش نمی‌تواند ادعا کند که راویان محذوف ثقه هستند! نتیجه آنکه با توجه به این نکات شهادت طوسی حتی اقتضای اثبات وثاقت مشایخ ثلاث را ندارد و در واقع امکان احراز وثاقت آنها برای وی ممکن نبوده است.

این اشکال نیز وارد نیست. پاسخ نخست آنکه: اگرچه عبارت «لا یروون و لا یرسلون إلا عن یوثق به» عبارت طوسی است و ایشان چنین ادعایی را به خود مشایخ ثلاث نسبت نداده است؛ ولی ابراز چنین ادعایی توسط خود مشایخ را نیز نفی نکرده و نگفته که این روایت چنین شهادتی درباره خودشان نداده‌اند. بنابر این نمی‌توان با قاطعیت گفت که چون با فحص نمی‌توان به چنین مطلبی رسید و چون طوسی سند سخن خود را ذکر نکرده است؛ پس حتماً این سخن به استناد قول خود این افراد نبوده و ادعای طوسی باطل است. در این گونه موارد نباید با سوء ظن استدلال کنیم. کسی مثل طوسی به خوبی می‌داند که عدم وجدان، دلیل بر

۱. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۵.

عدم وجود نیست؛ پس قطعاً این‌گونه نبوده که ایشان و نجاشی فقط چند نفر از مشایخ ابن‌ابی‌عمیر را دیده باشند و چون در میان این چند نفر به فرد ضعیف برخورد نکرده‌اند این ادعا را مطرح کرده باشند.

پاسخ دوم آنکه: راه احراز وثاقت مشایخ این سه راوی برای طوسی، منحصر در گفته خود آنها نیست؛ بلکه سه راه برای اثبات وثاقت مشایخ آنها وجود دارد:

۱. با توجه به شناختی که از روش محدثان بزرگ داریم - که نه تنها از ضعف اکثر نمی‌کردند؛ بلکه در حد اعتماد هم از آنها نقل نمی‌کردند - این احتمال درباره سه راوی یادشده، بسیار قویست، که اینها تأکید بیشتری بر این امر داشته‌اند که از افراد ضعیف روایتی نقل نکنند و این روش باعث شده است که طوسی چنین شهادتی درباره آنها بدهد.^۱

۲. راه دیگر برای درک وثاقت مشایخ افراد، بررسی عادات روایی افراد در منقولاتشان است و در خصوص مشایخ ثلاث، ممکن است برای طوسی، با بررسی اکثر منقولات ایشان، روشن شده است که عادت آنها فقط نقل از مشایخ ثقه بوده است.

۳. یکی دیگر از راه‌های شناخت مشایخ افراد، رجوع به فهرست‌هایی است که معمولاً راویان از مشایخ خود - چه مشایخ اخذ حدیث و چه مشایخ اجازه خود^۲ - تهیه می‌کردند و پیش از طوسی این‌گونه فهرست‌ها معمول بوده است - که البته بسیاری از آنها به ما نرسیده است - و لذا ممکن است راویان در این‌گونه فهرست‌ها علاوه بر ذکر نام مشایخ، به وثاقت آنها نیز اشاره کرده باشند و با رجوع به آنها می‌توان قضاوت صحیحی نسبت به مشایخ روات داشت.

در نتیجه با مراجعه به این فهرست‌ها - حتی اگر بحث وثاقت مشایخ را نیز طرح نکرده باشند - می‌توان با شناخت مشایخ، داوری درستی داشت؛ زیرا نام تمام مشایخ ایشان در آن

۱. از مجموع کلام رجالیان چنین برمی‌آید که اجتناب از نقل زیاد از افراد ضعیف، به عنوان یک اصل و قاعده کلی مطرح بوده و معدودی از ثقات که این اصل را رعایت نکرده‌اند در ترجمه آنان، به این نکته اشاره شده است؛ از این رو اگر راوی ثقه‌ای - که در مورد او «یروي عن الضعفاء» ذکر نشده - از شخصی، زیاد روایت داشته باشد، وثاقت آن شخص ثابت می‌شود. حال اگر راوی از جمله کسانی باشد که وثاقتش مورد تأکید باشد، احتمال دوری از نقل از ضعفا در او بیشتر خواهد شد و لذا ممکن است در چنین فضایی تعدادی از راویان معتبر مانند ابن‌ابی‌عمیر، صفوان بن یحیی و بزئطی، از روایت کردن از شخص ضعیف به طور کلی اجتناب می‌کردند.

۲. عده‌ای از مشایخ، مشایخ در کتب هستند و عده‌ای دیگر مشایخ اجازه‌اند که به اشخاص اجازه داده‌اند فلان کتاب را روایت کنند که نقل این کتاب بالاجازه می‌شود.

فهرست‌ها بوده و می‌توان با استقصای مسانید و بررسی مشایخ ایشان به حکم ایشان دربارهٔ وثاقت مشایخ دست یافت. حال اگر مثلاً ابن‌ابی‌عمیر برای مشایخ خود چنین فهرستی را تهیه کرده باشد، بعد از مراجعه به این فهرست و فهم این نکته که همهٔ مشایخ او در مسانید، ثقه هستند، بسیار بعید است که این وثاقت در مورد مشایخ مسانید، اتفاقی باشد و در مراسیل این شیوه را به کار نگرفته باشند و بعضی از مشایخ محذوف ثقه نباشند. به عنوان مثال اگر صد نفر از مشایخ شخصی بررسی شود و وثاقت نود و پنج نفر محرز شود، چگونه می‌توان دربارهٔ پنج نفر باقی مانده - که نسبت به ایشان بی‌اطلاعیم - نقل از ضعیف و عدم تقیّد به نقل از ثقه را احتمال داد؟! که بر اساس این احتمال وثاقت آن ۹۵ نفر اتفاقی خواهد بود؛ لذا با توجه به این نکته، ظنی که از بررسی مسانید حاصل می‌شود در مراسیل نیز یاری‌گر ما خواهد بود و در واقع این یک امارهٔ عرفی است. در نتیجه شیخ با این سه راه می‌تواند شهادت دهد که مراسیل این سه راوی قابل اعتماد است.

اشکال چهارم: حجیت نبودن مراسیل در موارد شبههٔ مصداقیهٔ مشایخ

در فرض ورود برخی از نقض‌ها، حتی اگر بتوان با بحث انحلالی بودن شهادت، تمسک به روایات را در مشایخ مجهول این سه راوی تصحیح کرد؛ ولی در مواردی که تعبیراتی مثل «بعض أصحابنا» یا «عن رجل» و غیره وارد شده است، شبههٔ مصداقیه برای مشایخ است و نمی‌توان گفت که این افراد هم از جملهٔ ثقات هستند؛ زیرا شاید اگر واسطه مشخص می‌شد، همان موردی بود که ضعف او برای ما ثابت است و مثلاً ابن‌ابی‌عمیر دربارهٔ او اشتباه کرده است. علاوه بر اینکه در اینجا امر دائر مدار خطا یا عدم خطای ابن‌ابی‌عمیر دربارهٔ آن شخص مجهول نیست تا اصل بر خطای کم یا بر عدم خطا باشد؛ بلکه امر متوقف بر این است که این شخص مجهول، زید بوده است یا عمرو؟ در اینجا اصلی وجود ندارد تا ثابت کند این «رجل» جزء ثابت الضعف‌ها نیست و مادامی که این احتمال - که شخص مجهول، یکی از ثابت الضعف‌ها است - نفی نشود، نمی‌توان به چنین مراسلاتی اخذ کرد.

محقق حلی در این باره می‌فرماید: بر اساس فحص و تتبع، این مسئله روشن می‌شود که ابن‌ابی‌عمیر از ثقه و غیر ثقه حدیث نقل می‌کند و اینکه گفته‌اند او از غیر ثقه روایت نمی‌کند اساسی ندارد؛ بنابراین در این دربارهٔ مراسیل او این احتمال وجود دارد که واسطهٔ محذوف

یکی از افراد جرح شده باشد.^۱

پاسخ شیخ بهایی: بهایی در پاسخ به این اشکال می‌نویسد: «اگر در مسانید ابن ابی عمیر غیر ثقه هم باشد، ضرری به حجیت مراسیل او نمی‌رساند؛ زیرا ممکن است او در مراسیل خود به این مسئله مقید بوده است که واسطه‌های اسقاط شده حتماً ثقه باشند، پس واسطه‌های محذوف ثقه‌اند؛ ولی این‌گونه نیست که مطلق مشایخ او ثقه باشند. بلی، اگر در بعضی از مراسیل او غیر ثقه پیدا کنیم؛ یعنی در جایی که او گفته «بعض أصحابنا» علم داشته باشیم که این «بعض أصحابنا» شخص غیر ثقه‌ای بوده است، کلام طوسی نقض می‌شود؛ اما اینکه در مسانیدش غیر ثقه باشد به حجیت مراسیلش ضرر نمی‌زند. سخن طوسی هم این است که وسائط محذوف در مراسیل او ثقه هستند و خلاف این سخن هم ثابت نشده است».^۲

این پاسخ تمام نیست و بر آن اشکالاتی وارد است:

اول: این مطلب که «مراسیل ابن ابی عمیر حجیت است به جهت اینکه واسطه محذوفش ثقه است» نتیجه این سخن طوسی است که تمام واسطه‌های بین ابن ابی عمیر و معصوم ثقه هستند، چه در مسانید و چه در مراسیل؛ بنابر این اگر در مواردی روشن شد که واسطه‌ها، ثقه و یا امامی نیستند، این موارد نقض کلام طوسی می‌شود.

دوم: ایشان به کلمه «لا یروی» در کلام طوسی توجه نکرده است؛ زیرا اگر طوسی فقط به عبارت «لأنه لا یرسل إلا عن ثقة» اکتفا کرده بود؛ جواب فوق می‌توانست صحیح باشد؛ اما طوسی می‌فرماید: «لا یروی و لا یرسل إلا عن یوثق به»، اینکه امثال ابن ابی عمیر از غیر ثقه ارسال نمی‌کنند از این جهت است که چنین اشخاصی مقید بوده‌اند از غیر ثقه حدیث نقل حدیث نکنند، نه اینکه در هنگام ارسال خبر، تقید ویژه‌ای داشته باشند.

سوم: اگر به کلام نجاشی و آنچه موجب این ارسال‌ها شده دقت شود، تفصیل بهایی بی‌مورد خواهد بود. نجاشی علت ارسال را این‌گونه بیان می‌کند که خواهر او کتاب‌های او را در طاقچه‌ای گذاشته بوده که به واسطه باران، اسانید او پاک شده است؛ لذا او روایات را به صورت مرسل ذکر کرده است؛ بنابر این کاملاً روشن است که مراسیل او ویژگی خاصی ندارد

۱. حلی، المعتمر، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. بهایی، الوجیزة فی علم الدرایة، ص ۵.

و علت اعتماد به مراسیل، این است که «انه لایروی و لایرسل إلا عن ثقة». با این وصف اگر مشخص شود که ابن ابی عمیر هم از ثقة نقل می‌کند و هم از غیر ثقة، جهتی ندارد که برای مراسیل او امتیاز ویژه‌ای قائل شویم و تعبیر «یسکنون إلی مراسیله» از باب بیان یکی از مصادیق است، نه آنکه در مراسیل ویژگی خاصی باشد.

پاسخ آقای صدر: اگر مشایخ ابن ابی عمیر را چهارصد نفر فرض کنیم که فرضاً از این مجموعه پنج نفر ضعیف باشند، بر اساس حساب احتمالات، احتمال اینکه «بعض أصحابنا» جزء آن پنج نفر باشد یک هشتادم است و احتمال اینکه جزء آن سیصد و نود و پنج نفر باشد، هفتاد و نه هشتادم است و اگر افراد ضعیف ده نفر باشند احتمال اینکه وسائط مرسل، از ضعف باشند یک به چهل است، و احتمال اینکه از موثقان باشند، سی و نه به چهل است. بنای عقلا این است به احتمالاتی که تا این حد ضعیف هستند اعتنا نمی‌کنند.^۱

ایشان سپس این نکته را افزوده که احتمالات کم در مقایسه با احتمالات شدید، نزد عقلا زمانی قابل اعتنا نیست که دو طرف احتمال ذاتاً با هم مساوی و از یک نسق باشند؛ اما اگر قرآنی به یک طرف احتمال ضمیمه شد، ممکن است باعث رجحان آن طرف شود.

نکته دیگری که ایشان مطرح کرده این است که تعبیری مثل «غیر واحد»، «جماعه» و یا «رهط» دست‌کم شامل سه نفر است، حال اگر ابن ابی عمیر روایت مرسل را نقل کند و راوی مجهول یک نفر باشند با فرض اینکه مشایخ ابن ابی عمیر چهارصد نفر است و افراد ضعیف ده نفر باشد احتمال اینکه این راوی یکی از همان ده نفر باشد، یک به چهل است؛ اما احتمال اینکه هر سه نفر جزء ده نفر شیخ ضعیف او باشند $\frac{1}{4} \times \frac{1}{4} \times \frac{1}{4}$ است، یعنی یک شصت و چهار هزارم؛ بنابراین این احتمالات بسیار ضعیف است.^۲

ایشان از همین مبنا در موارد دیگری که توثیق عامی نسبت به مشایخ وجود ندارد استفاده می‌کند، مثلاً در بحث حیض، روایتی از یونس بن عبدالرحمن^۳ وجود دارد که در سند آن «عن غیر واحد» آمده است و به مرسله یونس معروف است. ایشان درباره این مرسله می‌گوید با

۱. عرفانیان، مشایخ الثقات، الحلقة الأولى، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۵۲.

حساب احتمالات، ضعف ارسال مشکلی در این روایت ایجاد نمی‌کند؛ زیرا یونس - بنا بر فحص شریعت اصفهانی - هفتاد شیخ دارد و رجالیون دوسوم یا بیشتر از این هفتاد نفر را توثیق کرده‌اند و وثاقت یک‌سوم ایشان ثابت نیست، حال اگر یونس، روایت را از یک نفر نقل کرده بود یک‌سوم احتمال می‌رفت این شخص از افراد ضعیف باشد؛ اما وقتی «عن غیر واحد» روایت را ذکر کرده و اقل جماعت سه نفرند؛ اگر فرض کنیم این غیر واحد سه نفرند احتمال اینکه هر سه نفر از افراد توثیق نشده باشند یک‌بیست و هفتم است و هر چه عدد زیادتر باشد این کسر بزرگتر می‌شود و گاهی احتمال به حدی ضعیف می‌شود که اطمینان به عدم پیدا می‌کنیم.

در بررسی کلام آقای صدر باید گفت: اینکه ایشان فرمود قرائن در کلام ممکن است احتمال وجود راوی ضعیف در مرسلات را تضعیف یا تقویت کند، مطلب صحیحی است. مثلاً در مواردی که ابن‌ابی عمیر از الفاظی چون «بعض أصحابنا» و «بعض أصحابه» یا «بعض الأصحاب» استفاده کرده، احتمال اینکه شخص مجهول، غیر شیعی باشد، تقریباً منتفی است. این تعابیر هر چند مخصوص امامیه نیست و اشخاصی که از نظر فقهی مشابه امامیه باشند، مانند واقفیه، فطحیه یا ناووسیه مشمول تعبیر «اصحابنا» هستند؛ اما عامه و امثال زیدیه که فقهشان مشابه ما نیست جزء «اصحابنا» نیستند. کسانی که تا امام صادق علیه السلام را قبول دارند، از نظر فقهی تفاوت کمی با ما دارند؛ اما مبانی فقهی زیدیه با ما تفاوت بسیاری دارد. احتمال اینکه شخص مجهول، ابوالبختری و یا عمرو بن جمیع باشد، تقریباً منتفی است؛ زیرا ابوالبختری عامی است و عمرو بن جمیع را نجاشی^۱ از بتریه دانسته که یکی از فرق زیدیه است و فقهشان تفاوت زیادی با امامیه دارد.

در ارسال‌های ابن‌ابی عمیر تعابیر مختلفی آمده، از جمله: «عن رجل»، «عن حدّثه»، «عن أخبره»، «عن غیر واحد»، «عن جماعة»، «عن رهط»، «عن بعض أصحابنا»، «عن بعض أصحابه» و یا «عن بعض الأصحاب». اینک باید بررسی شود که مقصود از این الفاظ چیست و چگونه می‌توان دانست که در استفاده از هر کدام از این الفاظ، چه مقدار احتمال وجود امثال ابوالبختری یا عمرو بن جمیع وجود دارد.

آری اینکه گفته شود به کار بردن تعبیر «عن رجل» به جای اسم راوی، نشانه عدم اعتنا به

۱. کشی، رجال الکشی، ص ۳۹۰.

شان اوست، درست نیست؛ زیرا علت ارسال‌های ابن‌ابی‌عمیر، بنا بر آنچه نجاشی بیان کرده، تلف شدن کتاب‌های او با باران بوده است.^۱ بنا بر این، این تعبیر به خاطر از بین رفتن اسانید و فراموش کردن اسم راوی بوده است نه از باب عدم اعتنا؛ مگر اینکه کسی بر این باور باشد که باران از میان اسانید او، فقط ضعفا را از بین برده است، در این صورت ممکن است نسبت به مراسیل و این‌گونه تعبیر ابن‌ابی‌عمیر بد گمان شود!

به نظر می‌رسد فرمایش آقای صدر اشکالات متعددی دارد از جمله:

اشکال نخست: این نوع حساب احتمالاتی که ایشان مطرح کرده‌اند به گونه‌ای نیست که عقلا به آن اعتنا نکنند؛ زیرا به حساب نیاوردن احتمال ضعیف به دو نکته است؛ یا به جهت شدت ضعف احتمال است که نوع عقلا از آن غافلند و یا به این جهت است که اهمیتی به چنین احتمالی نمی‌دهند؛ ولی هر دو مطلب در این بحث منتفی است؛ یعنی هم این احتمال مورد غفلت نیست و هم مسئله از اموری نیست که اهمیت نداشته باشد؛ بلکه بحث درباره حکم حلال و حرام خداوند است و در چنین اموری حتی احتمال ضعیف در حدی که بیان شد نیز، به جهت اینکه محتمل از امور مهم است، باعث اعتنای عقلا می‌شود. آیا اگر به یک گروه هشتاد نفری که عازم مسافرت غیر ضروری هستند بگویند در این سفر یک نفر از شما اعدام خواهد شد، در این صورت که احتمال اعدام شدن هر نفر تنها یک هشتادم است، عقلا توجه نمی‌کنند؟

اشکال دوم: ایشان احتمال وجود راوی ضعیف در مرسلات را همان نسبت راوی ضعیف به کل راویان در مرسلات لحاظ کردند، درحالی‌که حساب احتمال در اینجا ضعیف‌تر است؛ زیرا این احتمال هم وجود دارد که راوی جزء کسانی باشد که ما از آنها اطلاعی نداریم؛ زیرا برخی از راویان هستند که نقل مثل ابن‌ابی‌عمیر از آنها در کتب موجود سابقه ندارد؛ ولی احتمال اینکه ابن‌ابی‌عمیر از آنها روایت کرده باشد و به دست ما نرسیده باشد بسیار است؛ زیرا به لحاظ طبقه و مکان حدیث از مشایخی هستند که ابن‌ابی‌عمیر با آنها محشور بوده و افراد بدی هم نبوده‌اند. با در نظر گرفتن این مسئله، احتمال بیان شده -یک به چهارصد- باز هم ضعیف‌تر می‌شود؛ زیرا افراد و مشایخ دیگری که وثاقتشان ثابت شده -و نقلی در کتب موجود از آنها وجود ندارد- به تعداد مشایخ اضافه می‌شوند و با این

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۲۶.

احتمال افراد ثقه بیشتر می‌شوند و این احتمال را که در میان ایشان، غیر از آن پنج نفر، مشایخ ضعیف وجود داشته باشند که به دست ما نرسیده‌اند، با اصل عدم خطای نفی می‌کنیم و ضعفا را منحصر در همین پنج نفر می‌دانیم.

آقای صدر دربارهٔ مرسلهٔ یونس، احتمال اینکه «غیر واحد» جزء آن هفتاد نفر نباشند و جزء شیوخی باشند که ممکن است از ایشان بی اطلاع باشیم را بعید دانسته؛ درحالی که طبق تتبعی که صورت گرفت، تعداد ۲۳۰ نفر از مشایخ او یافت شد و چه بسا تعداد مشایخ یونس بسیار بیشتر از این عدد باشد؛ زیرا تعداد بسیار کمی از کتبی که به وسیلهٔ نجاشی و طوسی نقل شده، در دست ماست و بقیهٔ آنها در اثر عوامل مختلفی از بین رفته است.

آقای صدر در برقراری نسبت میان ضعیف و ثقه، از هفتاد نفر شیخی که شریعت اصفهانی شمرده، بیست نفر را ضعیف و پنجاه نفر را ثقه دانسته است و بر این اساس می‌گوید بیش از دوسوم، ثقه هستند. سپس با احتساب تعداد حداقلی برای «غیر واحد» که سه نفر است و با این فرض که هر سه نفر با هم ضعیف باشند، احتمال را $\frac{2}{10} \times \frac{2}{10} \times \frac{2}{10}$ در نظر گرفته، درحالی که بحث در این است که دربارهٔ آن روایاتی که در دسترس نیستند چه کاری باید انجام دهیم؟ بر فرض نسبت افراد ضعیف به ثقه در ۲۳۰ نفر مشایخ یونس - که آخرین شمارش مشایخ اوست - مانند همان نسبتی باشد که آقای صدر در هفتاد نفر قائل بود، یعنی نسبت یک به سه؛ ولی در سایر روایاتی که به دست ما نرسیده نیز حتماً روایاتی وجود دارد که مشایخ جدیدی در آنها وجود دارد. حال در این روایاتی که در دست نیست سه احتمال مطرح است:

الف. نسبت در آنها همین $\frac{2}{10}$ باشد و تغییر نکند.

ب. ضعیف‌ها کمتر باشند و مثلاً $\frac{1}{10}$ باشند.

ج. ضعیف‌ها بیشتر از $\frac{2}{10}$ باشند.

حال با توجه به این سه احتمال، باید بین همین احتمالات معدل‌گیری شود - مخصوصاً با توجه به این نکته که از بین رفتن توسط باران بدون انتخاب و کاملاً اتفاقی بوده است - که معدل اینها نیز همین نسبت مذکور خواهد شد؛ زیرا همان‌طور که احتمال دارد ضعیف‌ها بیشتر از احتمال مذکور باشند (مثلاً تعداد اشخاص غیرثقه در مقابل ثقه، نصف نصف باشد) احتمال دارد تعداد ضعیف‌ها از نسبت مذکور کمتر باشد؛ لذا باید همین نسبت $\frac{2}{10}$ را حساب

کنیم و نتیجه این است که اگر در ۲۳۰ نفر، نسبت $\frac{2}{5}$ شد، در غیر موجودها هم معدل‌گیری کنیم و نسبت را همین $\frac{2}{5}$ حساب کنیم.

اشکال سوم: اگر در جایی مثلاً شش راوی داشته باشیم که سه راوی ضعیف باشد، در جایی که سه راوی در عرض هم وجود داشته باشد احتمال اینکه هر سه ضعیف باشند، طبق بیانی که ایشان در روش محاسبه دارد چنین می‌شود: $\frac{3}{6} \times \frac{3}{6} \times \frac{3}{6} = \frac{1}{8}$ ؛ ولی این روش صحیح نیست. توضیح اینکه مثلاً اگر سه برگ سفید و سه برگ سیاه، وجود داشته باشد و روی هر کدام از برگ‌های سفید نام شخصی، مثلاً علی، حسن و حسین، و روی هر کدام از برگ‌های سیاه اسم یکی از خلفای ثلاث نوشته شود، و همه در ظرفی ریخته شود و یکی از آنها به صورت قرعه خارج شود، احتمالاً اینکه این برگ از برگ‌های سفید یا سیاه باشد، یک دوم است، حال اگر برگ اول سیاه در آمد، بار دوم احتمال اینکه سیاه باشد، نسبت به احتمال اینکه سفید باشد کمتر است، یعنی بار دوم $\frac{2}{5}$ احتمال دارد که سیاه باشد و $\frac{3}{5}$ احتمال دارد که سفید باشد و اگر این بار نیز برگ سیاه در آمد، بار سوم احتمال بیرون آمدن برگ سیاه $\frac{1}{4}$ خواهد بود و احتمال بیرون آمدن برگ سفید $\frac{3}{4}$ خواهد بود؛ بنابراین باید گفت احتمال اینکه برگ در هر سه دفعه سیاه باشد این‌گونه است: $\frac{1}{4} \times \frac{2}{5} \times \frac{3}{6} = \frac{1}{20}$ ؛ اما بنا بر روش آقای صدر، احتمال اینکه هر سه دفعه برگ، سیاه باشد، به این صورت خواهد بود $\frac{3}{6} \times \frac{3}{6} \times \frac{3}{6} = \frac{1}{8}$.

اشکال چهارم: در نسبت‌سنجی مطلب دیگری نیز وجود دارد که آقای صدر آن را لحاظ نکرده است؛ چه آنکه در موارد ثابت بودن ضعف، باید عدد این روایات با مجموع روایات راوی - مثلاً ابن‌ابی عمیر - از آن شخص سنجیده شود و چه بسا اگر مجموع روایات مورد ضعف را با مجموع روایاتی که ضعف آنها ثابت نیست بسنجیم، روایت ثابت‌الضعف کم باشند و در نتیجه، احتمال اینکه مجهول در «غیر واحد»، آن یک نفر ثابت‌الضعف باشد، بسیار بسیار کمتر و ناچیز خواهد شد.

اشکال پنجم: در استدلال به حساب احتمالات، گفته شد احتمالات باید از لحاظ قوت و ضعف یکسان باشند؛ ولی در این بحث چنین نیست. این نکته در قالب مثالی بیان می‌شود:

۱. این نکته به اصل لانه کبوتری معروف است.

فرض کنید درباره «غیر واحد»، سی راوی محتمل باشد که ده نفر از آنها ضعیف باشند، در این صورت آقای صدر می‌گوید احتمال اینکه هر ده راوی محتمل ضعیف باشند، یکسان، و به احتمال یک به سه است؛ در حالی که اگر بعد از تحقیق مشخص شود که نه نفر از احتمالات «غیر واحد» ضعیف هستند، چه بسا انسان به این نتیجه برسد که چنین مسئله‌ای تصادفی نبوده و رابطه و توطئه‌ای میان روات بوده تا مطلبی را جعل کنند؛ لذا بعد از روشن شدن ضعف نه نفر، دیگر نمی‌توان گفت که احتمالات در شخص دهم به همان اندازه احتمال در موارد قبلی یعنی $\frac{۲}{۳}$ برای وثاقت و $\frac{۱}{۳}$ برای عدم وثاقت است؛ بلکه در چنین شرایطی هر قدر تعداد راویان ضعیف بیشتر شود، احتمال اینکه نفر بعدی باز هم ضعیف باشد، بیشتر می‌شود.

توجه به این نکته نیز مهم است که در موارد «غیر واحد» هم معمولاً آن چند نفری که از آنها نقل می‌شود کسانی هستند که با هم نقل حدیث می‌کنند؛ مثلاً اگر یکی از ایشان زراه باشد، احتمالاً دو نفر دیگر، محمد بن مسلم و ابو بصیر هستند؛ زیرا ایشان معمولاً نقل‌های مشترکی دارند. «غیر واحد» معمولاً افرادی هستند که با هم در یک جلسه بوده‌اند و حدیث شنیده‌اند.

بنابر این نمی‌توان تمام مشایخ شخصی مثل یونس بن عبدالرحمن را در مورد «غیر واحد»، عدل هم قرار داد؛ زیرا ممکن است برخی از ایشان با هم مشترک باشند و اتفاقاً همان برخی که مشترکند، جمع «غیر واحد» باشند.

اشکال ششم: به نظر می‌رسد معنای «غیر واحد» همان باشد که سایرین گفته‌اند؛ ولی آقای صدر آن را نپذیرفته است و آن اینکه «غیر واحد» دلالت بر کثرت دارد و معنایش این است که افراد زیادی این مطلب را گفته‌اند. در این‌گونه موارد، از آن جهت که ذکر همه وسائط برای راوی زحمت دارد و از طرفی راوی خود، به ایشان اطمینان دارد، نامشان را ذکر نمی‌کند و به اجمال می‌گوید بسیاری این مطلب را گفته‌اند. این تعبیر معمولاً در مقام تقویت مطلب است و گویا راوی می‌خواهد بگوید این مطلب از مشهورات است. همچنین این سخن که «اقل جماعت سه نفر است» مناسب این مقال نیست؛ زیرا «غیر واحد» به حسب اطلاقات عرف به معنای «بسیاری» است. چنین مراسیلی نه به حساب احتمالات، بلکه به خاطر اطمینانی که از این

۱. حائری، ریاض المسائل، ج ۹، ص ۳۱۰؛ سبزواری، کفایة الأحکام، ج ۱، ص ۶۱۱؛ عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۷، ص ۱۳۸؛ حائری، کتاب المناهل، ص ۳۵۱.

تعبیر فهمیده می‌شود، اطمینان آور و متبّع است و این مراسیل برای ما حجت است.

اشکال پنجم: نقل فراوان راویان سه‌گانه از غیر ثقات

اشکال دیگر آقای خوبی این است که طوسی و امثال او^۱ روایات زیادی را از ابن ابی عمیر، صفوان و بزندی نقل کرده‌اند که ضعف برخی از مروی‌عنه‌ها ثابت است؛ بر این اساس نمی‌توان ادعای «لا یروون و لا یرسلون إلا عن ثقة» را در موردشان پذیرفت. آیشان موارد معدودی نقض را وارد دانسته است، در حالی که با تحقیقی که در تمامی اسناد این سه راوی انجام شد و با توجه به اینکه ثقه به معنای «صدوق صحیح المذهب» است، تعداد مواردی که توهم نقض بودن دارند بسیار افزایش پیدا کرده و تا ۸۳ مورد احصا شده است.

درباره این اشکال باید گفت که همان‌طور که ایشان در خصوص شهادت موجود در مقدمه کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم فرموده است^۲، حتی اگر برخی از این نقض‌ها وارد باشد، اشکالی در اخذ به شهادت در موارد مشکوک ایجاد نمی‌کند؛ ولی در عین حال با تحقیقی که در تک تک این عناوین انجام شده است، روشن می‌شود که تمامی این نقض‌ها - به استثنای نقض به عبدالله بن بکیر که خصوصیات منحصر به فردی دارد - دارای پاسخ‌هایی روشن است که در جای خود به آن پرداخته شده است و ما در این مقاله فقط به بیان کلیاتی از جواب‌ها بسنده می‌کنیم. از تحقیقاتی که در اسناد تمامی کتب روایی انجام شد در مجموع ۸۳ راوی از موارد نقض، احصا شده‌اند و جواب‌های مختلفی به نحو «مانعة الخلو» داده شده است که کلیت این پاسخ‌ها به این صورت است:

پاسخ نخست: عدم ثبوت نقل

در بسیاری از موارد که به عنوان نقض مطرح شده، اصل نقل راویان سه‌گانه، از عنوان تضعیف شده ثابت نیست که دلیل عدم ثبوت نقل ممکن است عوامل زیر باشد:

الف. اشتباه در تطبیق یا عدم احراز صحت تطبیق: در برخی از موارد نقض، قطعاً اشتباه در

۱. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۶۸.

۳. همان، صص ۵۰ و ۴۹.

تطبیق رخ داده و یا دست کم صحت تطبیق قابل احراز نیست و به احتمال زیاد خطایی رخ داده است. دلیل عدم تطبیق می‌تواند از سه ناحیه باشد:

صورت اول (عدم احراز صحت تطبیق در مروی‌عنه): در برخی موارد، راویان سه‌گانه از شخصی نقل حدیث دارند که آن راوی یا قطعاً به اشتباه بر یک شخص ضعیف تطبیق شده و یا دست کم صحت تطبیق - هر چند با تمسک به اصل عدم خطا - محرز نیست و این برداشت غلط، باعث شده که نقل از آن راوی به عنوان نقض بر کلام طوسی ذکر شود. این اشتباه توسط عالم رجالی یا در ترجمه اتفاق افتاده - یعنی راوی را به اشتباه بر شخص دیگری تطبیق و او را به ضعف ترجمه می‌کند - یا در تطبیق راوی بر افراد ترجمه شده رخ داده و او را بر شخص ضعیفی تطبیق داده است.^۱

صورت دوم (عدم احراز صحت تطبیق در راویان سه‌گانه): در برخی از موارد، تطبیق اشتباه در خود ابن ابی عمیر، صفوان و بزنی اتفاق افتاده است؛ یعنی عنوانی بر یکی از سه راوی تطبیق شده است؛ ولی یا تطبیق اشتباه است و یا اتحاد قابل اثبات نیست. در علل الشرائع^۲ نقل محمد بن زیاد مولی بنی هاشم از نجیه بن اسحاق وجود دارد که معجم الثقات، محمد بن زیاد مولی بنی هاشم را بر ابن ابی عمیر تطبیق نموده و نجیه بن اسحاق را جزء مشایخ او به حساب آورده است^۳، در حالی که دلیلی برای این تطبیق وجود ندارد. همچنین در سند دیگری احمد بن محمد از جابر نقل کرده است^۴ که اگر احمد بن محمد را بر بزنی تطبیق کنیم - چون جابر به جابر بن یزید جعفی منصرف می‌شود - یکی از موارد نقض خواهد بود، در حالی که ممکن است مراد از احمد بن محمد در سند، احمد بن محمد خزاعی باشد.

صورت سوم (مغلوط بودن نسخه): یکی دیگر از مناشئ ذکر برخی افراد ضعیف به عنوان نقض، رجوع به نسخه غلط است^۵ که بر اساس آن نسخه، راویان سه‌گانه از فرد ضعیف روایت

۱. در مجموع هشت مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: سجاده، محمد بن سنان، معلی بن

خنیس، محمد بن حجاج مدنی، ابو خدیجه، عبدالله بن محمد و اسحاق بن عمار، محمد بن ولید.

۲. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. تجلیل تبریزی، معجم الثقات، ص ۱۹۸.

۴. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۷.

۵. در طرح این راه حل این سؤال مطرح می‌شود که آیا همان طور که در صورت صدور فعل از شخصی، با احتمال

کرده‌اند و حال آنکه با مراجعه به نسخه صحیح و یا دقت در سند و طبقه‌روای و شاگردان و مشایخ وی، اشتباه در نسخه روشن می‌شود و نقل راویان سه‌گانه از فرد ضعیف ثابت نخواهد بود.^۱

ب. تمام نبودن سند تا راویان: در برخی موارد، تمام نبودن سند به جهت عواملی مانند وجود راوی ضعیف یا عدم اثبات وثاقت راوی تا قبل از راویان سه‌گانه یا ارسال سند یا عدم ثبوت استناد کتابی که حدیث در آن است به مؤلفش و مانند آن موجب می‌شود که نقل مشایخ از فرد ضعیف، ثابت نشود.^۲

پاسخ دوم: ثابت نبودن نسبت ضعف

در برخی از موارد نقض، اصل نسبت ضعف به مروی عنه ثابت نیست و آن به دلایلی است:

۱. مغلوط بودن نسخه^۳؛

۲. به کار بردن الفاظ غیر دال بر تضعیف؛ رجالیان گاهی از الفاظی استفاده می‌کنند که گمان شده که دال بر تضعیف است؛ مثل تعبیر «منکر الحدیث» که طوسی در ترجمه محمد بن حجاج به کار برده است^۴؛ در حالی که این تعبیر دال بر تضعیف نیست.^۵

۳. اشتباه در تطبیق شخص تضعیف شده؛ در برخی موارد، در تطبیق شخصی که در کتاب رجال تضعیف شده است اشتباه رخ داده است. نمونه‌اش تضعیفی است که ذیل

پوششها

خطا در صحت انجام آن، عقلا اصل عدم خطا را جاری می‌کنند - مثل نفی احتمال خطای ناقل در درک خبر و جریان اصل عدم خطا توسط عقلا - در بحث احتمال خطای در نسخه نیز این اصل جاری می‌شود؟ در پاسخ باید گفت: به دلیل اینکه ملاک جریان اصل عدم خطا در نزد عقلا، غلبه است، این اصل در افعالی که وقوع خطا در آنها شایع است جریان ندارد و وقوع خطا در هنگام استتساخ زیاد است؛ لذا در مواردی که احتمال خطای نساخ زیاد است اصل عدم خطا جریان ندارد.

۱. در مجموع ۲۲ مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: محمد بن سنان، یونس بن ظبیان، جابر بن یزید جعفی، معلی بن خنیس، عبد الرحمن بن حماد، علی بن حدید، عمرو بن شمر، ابراهیم بن عمر، امیه بن علی، داود رقی، وهب بن وهب، عمرو بن جمیع، حسن بن علی بن ابی حمزه، عبدالله بن محمد شامی، ابان بن عثمان، قاسم بن محمد جوهری، اسماعیل بن عمار، عبدالله محض، جعفر بن سماعه، حسن بن علی بن فضال و حسین بن قیاما، محمد بن ولید.

۲. نقض در خصوص نقل از زیاد بن منذر ابوالجارود به این نکته پاسخ داده می‌شود.

۳. در مجموع ۲ مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: میمون قداح و محمد بن عطیه.

۴. طوسی، رجال الطوسی، ص ۲۸۱.

۵. نقض در خصوص نقل از محمد بن حجاج به این نکته پاسخ داده می‌شود.

ترجمه ابن ابی حمزه آمده و ربطی به او ندارد.^۱

پاسخ سوم: عدم حجیت تضعیف

در برخی از موارد نقض، اصل تضعیف وجود دارد؛ ولی این تضعیف به یکی از نکات زیر حجیت ندارد:

۱. حجت نبودن تضعیف‌های مستند به غلو: برخی از تضعیف‌ها، به گمان غالی بودن شخص، وارد شده است؛ درحالی که شهادت افراد درباره غلو قابل پذیرش نیست؛ زیرا از شرایط پذیرفتن شهادت این است که موضوع آن، از مواردی باشد که وقوع خطا در آن کم باشد؛ درحالی که نسبت غلو، از حدسیاتی است که به دلیل روشن نبودن حد و مرز آن و اختلاف انظار در آن، وقوع خطا در آن زیاد است و چه بسا نکته‌ای در نظر یک شخص غلو و در نظر دیگری عین دیانت باشد؛ در نتیجه تضعیفاتی که در آنها مسئله غلو مطرح می‌شود -مخصوصاً تضعیفات غلیظی مثل «ضعیف جداً» غالباً مربوط به مسئله غلو است و با بررسی‌های آماری اثبات می‌شود- قابل اعتماد نیستند و اگر شواهدی بر وثاقت شخص پیدا شد، به این گونه تضعیفات اعتنا نمی‌شود. در بحث ما نیز به صرف این تضعیفات نقض وارد نخواهد بود.

۲. حجت نبودن برخی از تضعیف‌های ابن غضائری: یکی از مباحث مهم رجالی، بحث ارزش‌گذاری تضعیف‌ها و توثیق‌های ابن غضائری است.^۲ در این بحث سه نظریه وجود دارد:

الف. حجت نبودن تضعیف‌های ابن غضائری: مشهور معتقدند اگر مدح یا قدح کسی بیش از میزان متعارف باشد، حجیت ندارد؛ لذا با توجه به اینکه ابن غضائری فردی کثیرالجرح است، نباید به جرح او اعتنا کرد؛ مگر اینکه توسط دیگران تأیید شود. این نظریه نادرست است؛ زیرا این تصور که ابن غضائری شخصی قدّاح بوده صحیح نیست و اینکه او را به قدح‌هایش می‌شناسند از این جهت است که کتاب ممدوحین او در دست نیست و تنها کتاب مذمومین او به دست علما رسیده است؛ چه بسا اگر کتاب ممدوحین نیز به ما رسیده بود دیده می‌شد که عده‌ای را که دیگران مدح نکرده‌اند او مدح کرده باشد. نتیجه اینکه اگر هر دو کتاب

۱. نقض در خصوص نقل از علی بن ابی حمزه و سالم بن مکرم (ابوخلدیجه) به این نکته پاسخ داده می‌شود.
۲. آنچه امروزه، به نام رجال ابن غضائری چاپ می‌شود، مطالبی است که ملاً عبدالله شوشتری از حلّ الإشکال ابن طاووس استنساخ کرده است و نسخه اصلی کتاب رجال ابن غضائری در دسترس نیست.

موجود بود و تضعیفات از حد متعارف بیشتر بود، می‌توانستیم به روش او اشکال کنیم.

ب. حجت نبودن توثیق‌ها و تضعیف‌های ابن غضائری: آقا بزرگ تهرانی و آقای خوبی قائلند که هیچ کدام از مدح و قدح‌های ابن غضائری اعتبار ندارد؛ مگر مطالبی را که نجاشی از ابن غضائری نقل کرده است که به اعتبار نجاشی، معتبر خواهد بود؛^۱ در نتیجه مطالبی که قهپایی در مجمع الرجال به عنوان رجال ابن غضائری نقل می‌کند - و در رجال علامه و ابن داوود منعکس شده است - معتبر نیست. نکته این نظر این است که آقا بزرگ از کتاب طوسی^۲ استفاده کرده است^۳ که استنساخی از رجال ابن غضائری، صورت نگرفته و نسخه اصلی نیز از بین رفته است، و معتقد است که نسخه موجود، مجعول بعضی از علمای مخالف شیعه است که آن را برای طعن به شیعه جعل کرده‌اند و به ابن غضائری نسبت داده‌اند.^۴

اشکال این نظریه نیز آن است که اگر بنای عقلا در انتساب کتب به اشخاص، رسیدن به برهان‌های قطعی - همانند برهان‌های ریاضی - باشد، هر احتمال خلافی - اگرچه ضعیف باشد - موجب اسقاط می‌شود؛ در حالی که روش عقلا در انتساب کتب به اشخاص، این‌گونه نیست؛ مثلاً اگر در جایی کتابی منسوب به فخر رازی یافت شود، در صورتی که تاریخ کتاب با تاریخ حیات او، و مشایخ مذکور در کتاب با مشایخ او مطابقت داشته باشد و مطالب کتاب نیز برآمده از ذهنی ملاً و با سواد باشد، و از سوی دیگر، قادح و خلاف قابل تأملی در این انتساب وجود نداشته باشد، در چنین مواردی عقلا اعتماد می‌کنند. در واقع در اغلب کتاب‌هایی که در دنیا فهرست می‌کنند و به مؤلفین نسبت می‌دهند، انتساب به مؤلفین قطعی و مستند به طریقی یقینی و آشکار نیست؛ بلکه با توجه به طبقات و مشایخ، کتب را به مؤلفین نسبت می‌دهند.

نکته دیگری که نفی انتساب را سخت می‌کند این است که در خصوص کتب جعلی، داعی و انگیزه برای معرفی و تذکر بسیار زیاد است و علما از قدیم بر خود لازم دانسته‌اند که این‌گونه مطالب را آشکار کنند؛ ولی چنین نکته‌ای در بین علمای گذشته، برای کتاب ابن غضائری وجود ندارد و در بین علمای اخیر هم فقط آقا بزرگ این نکته را بیان کرده است.

۱. آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۰، ص ۸۸؛ خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۹۵.

۲. طوسی، الفهرست، ص ۲.

۳. آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۴، ص ۲۸۸.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۸۹.

ج. حجت نبودن تضعیف‌های ابن غضائری در موارد انتساب به غلو و موارد مشکوک^۱:
 نظر صحیح این است که در مطالب کتاب رجال ابن غضائری قائل به تفصیل شویم؛ به این صورت که در قدح‌هایی نظیر «فَلَانٌ مَخْلَطٌ غَالٍ» یا «فَلَانٌ مَنكَرُ الْحَدِيثِ» یا دیگر مطالبی که مربوط به غلو روایات است، درنگ کنیم، نه به جهت اینکه قدح‌های او از حالت متعارف خارج است؛ بلکه به این دلیل که این تضعیف‌ها به جهت رمی به غلو است و اعتبار ندارد. در باقی موارد تضعیف اگر تضعیفات بدون ذکر دلیل باشد، به این نکته که غالب تضعیفات او مربوط به غلو و از مقوله متن شناسی اجتهادی بوده، در این موارد نیز نمی‌توان به شهادت او ترتیب اثر داد؛ ولی اگر در تضعیفی دلیل خود را به نحو مبسوط توضیح داده باشد به گونه‌ای که نشان از نقل مطالب ناصحیح توسط راوی داشته باشد، این تضعیف حجت است.
 ۳. حجت نبودن تضعیف‌های مستند به مصلحت: در برخی از موارد معصومین علیهم‌السلام به جهت مصلحتی، مانند حفظ جان اصحاب و یا تذکر نکته‌ای، برخی از اصحاب را تضعیف نموده‌اند که این تضعیف‌ها دال بر عدم وثاقت نیست.^۲
 ۴. حجت نبودن متفردات صاحب معالم العلماء: به دلیل اشتباهات فراوان در منقولات معالم العلماء^۳، اگر تضعیفی از متفردات این کتاب باشد، قابل اعتماد نیست. در مواردی جواب نقض به برخی از راویان، همین نکته است.^۴

پاسخ چهارم: اثبات وثاقت در برخی از موارد نقض

در بسیاری از نقض‌ها، اگرچه تضعیف راوی در برخی از کتب رجال صحیح است؛ ولی با تحقیق درباره شخصیت راوی، می‌توان وثاقت او ثابت را کرد.^۵

۱. در مجموع ۱۳ مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: ابراهیم بن عمر، اسحاق بن عبد العزیز، حسن بن راشد مولی منصور، عبد الرحمن بن سالم، علی صائغ، عمرو بن ابی المقدم، فضل بن ابی قره کوفی، صباح مزنی، حذیفه بن منصور، یحیی بن علیم کلبی، خلف بن حماد، حسین بن مهران، یونس بن بهمن.
۲. نقض در خصوص نقل از محمد بن سنان به این نکته پاسخ داده می‌شود.
۳. مانند اشتباه در مذهب سیف بن عمیره (ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۵۶) و اشتباه در نام صاحب کامل الزیارات (همان، ص ۱۱۳).
۴. در مجموع ۲ مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: سیف بن عمیره، اسماعیل بن عمار.
۵. در مجموع ۲۳ مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: محمد بن سنان زاهری، یونس بن ظبیان، جابر بن یزید جعفی، محمد بن فضیل، معلی بن خنیس، حذیفه بن منصور، مفصل بن عمر، علی بن حدید،

پاسخ پنجم: عدم تنافی ضعف راوی با مدعی طوسی

در برخی از موارد با وجود اینکه نقل راویان سه‌گانه از شخص ضعیفی ثابت است؛ ولی به دلیل برخی نکات که ذیلاً بیان می‌شود نقض کلام طوسی نیست:

۱. نقل در زمان استقامت: در مواردی که شخص مروی^۱ عنه از واقفی‌هایی است که زمان استقامت داشته‌است و یا از فرق دیگری مثل فطحیه و زیدیه^۲ بوده و بعد از انحراف به حق برگشته است، این نقل نمی‌تواند نقض کلام طوسی باشد.

درباره نقل از واقفه اطمینان داریم که اخذ حدیث در زمان استقامت انجام شده است؛ زیرا در ابتدای پیدایش فتنه وقف، این انحراف، بسیار سنگین و حاد^۳ بوده و امام رضا^{علیه السلام} حتی مخالفان این انحراف را از نشست و برخاست با اهل وقف شدیداً نهی کردند^۴ تا جایی که واقفی‌ها به «کلاب مملوره» - سگ باران خورده که با یک تکان می‌تواند همه جا را نجس کند و باید به شدت از او پرهیز کرد - معروف شده بودند و شیعیان بر اساس این تحذیرات هیچ‌گونه تماسی با واقفه نداشتند. این محدودیت‌ها تا زمان شکست وقف و رفع خطر سرایت وجود داشت و بعد از آن این محدودیت‌ها کمتر شد و بزرگان شیعه، از ثقات واقفه که احادیثی داشته‌اند، اخذ حدیث کردند؛ البته حتی در این زمان نیز بزرگان شیعه بنای بر شاگردی نزد واقفه را نداشتند و این نکته در خصوص علی بن ابی حمزه که از مؤسسين وقف بود، به هیچ وجه قابل پذیرش نبوده است. لذا مناسب نبوده است که امثال ابن ابی عمیر از او در زمان انحراف اخذ حدیث کنند و نقل کسی مثل ابن ابی عمیر از این طایفه یا مربوط به زمان حضرت موسی بن جعفر^{علیه السلام} و پیش از وقوع این فتنه، یا بعد از برگشت شخص از وقف بوده است. درباره فرق انحرافی غیر از وقف^۵ نیز اگرچه جریان به سنگینی جریان وقف نبوده است؛ ولی دست‌کم احتمال نقل مشایخ در حال استقامت آنها وجود دارد و لذا نقض ثابت نخواهد بود.

ابراهیم بن عمر، حمید رقی، محمد بن عطیه، سالم بن مکرم جمال، یحیی بن علیم، صباح مزنی، عامر بن جذاعه، ابو هارون مکفوف، میمون قداح، عبدالله بن خدش، اسحاق بن عمار، ابراهیم بن عبدالحمید، حسین بن مختار، مفضل بن صالح، عمرو بن شمر.

۱. نقض در خصوص نقل از سلیمان بن خالد به این نکته پاسخ داده می‌شود.

۲. کشی، رجال الکشی، ص ۴۵۷، رقم ۸۶۴.

۳. درباره یونس بن یعقوب رجوع بعد از انحراف بیان شده است.

بنابر این با توجه به این نکته که نقل این سه راوی از واقعه مربوط به زمان استقامت آنان - قبل از وقف یا بعد از بازگشت از وقف- و نقل از فرقه‌های دیگر نیز محتمل است که در زمان استقامت باشد، موارد زیادی از نقض‌ها پاسخ داده می‌شود.^۱

۲. نقل از غیر ثقه در عرض ثقه: در تبیین مراد طوسی از عبارت «لایروون و لا یرسلون الا عن ثقه» باید به این نکته دقت داشت که مراد ایشان این نیست که اگر روایتی را ثقه و غیر ثقه ذکر کرده‌اند، راویان سه گانه مقیدند که حتی اسم آن شخص غیر ثقه را نبرند؛ بلکه مراد ایشان این است که مراسیل این افراد در عرض مسانید دیگران است، و اگر در راویان یک حدیث، ثقه و غیر ثقه در طول هم باشند؛ چون توصیف ارزش روایت تابع اخس راویان است؛ پس خبر ضعیف است؛ اما اگر راویان ثقه و غیر ثقه در عرض هم باشند، ارزش روایت تابع ثقه می‌شود و ضمّ عرضی ضعیف و غیر ثقه، به ثقه، روایت را از اعتبار نمی‌اندازد. این نکته در همه اخبار متواتر - که ثقه و غیر ثقه آن را نقل کرده‌اند- نیز وجود دارد و چه بسا ضمیمه شدن غیر ثقه باعث تقویت روایت نیز باشد. بنابر این اگر در طبقه مشایخ این سه راوی، تنها یک نفر در سند قرار گرفت، این شخص ثقه است؛ ولی اگر یکی از این سه راوی از ده نفر که در عرض هم هستند روایتی را نقل کرد، تنها نکته‌ای که ادعا می‌شود این است که حتماً در بین این ده نفر ثقه وجود دارد؛ ولی وثاقت هر ده نفر اثبات نمی‌شود. این نکته پاسخ برخی از موارد نقض نیز هست.^۲

۳. نقل از غیر امامی در بحث‌های کلامی و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام: یکی از نکات قابل تأمل در این بحث این است که در مسائل کلامی و بحث‌های جدلی با اهل سنت و در راستای اثبات فضائل اهل بیت علیهم‌السلام نقل روایت از اهل سنت بسیار مرسوم است و بعید است این سه راوی خود را مقید کرده باشند که حتی در این‌گونه مسائل - که ثبوت آن از طرق عامه بسیار ارزشمند است- از آنها حدیث نقل نکنند؛ در نتیجه شمول شهادت طوسی به «لا یروون و لا

۱. در مجموع ۲۶ مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: علی بن ابی حمزه، محمد بن اسحاق بن عمار، زکریا المومن، سماعه، داوود بن حصین، موسی بن بکر، خالد بن نجیح جَوّان، هاشم بن حیان ابوسعید مکاری، منصور بن یونس بزرج، عثمان بن عیسی، قاسم بن محمد جوهری، زیاد بن مروان، سیف بن عمیره، اسحاق بن جریر، بکر بن جناح، فضل بن یونس، حسین بن مختار، درست، جعفر بن سماعه، یزید بن خلیفه، کرام، عمر بن رباح، احمد بن زیاد، حنان بن سدیر، یونس بن یعقوب، عبد الکریم بن عمرو خثعمی.
۲. در مجموع ۲ مورد از موارد نقض، به این نکته پاسخ داده می‌شود: یونس بن ظبیان، صباح مزنی.

یرسلون إلا عمّن یوثق به» نسبت به این موارد بعید است و نقل ابن ابی عمیر از مالک بن انس در این گونه مسائل نقض به حساب نخواهد آمد.^۱

۴. نام بردن از غیر ثقه بدون نقل روایت از او: مراد طوسی این نیست که راویان سه‌گانه حتی اسم غیر ثقه را نمی‌برده‌اند؛ بلکه منظور ایشان این است که راویان سه‌گانه فقط از ثقه نقل می‌کنند؛ لذا روایت بزنی^۲ - که در آن نام محمد بن سنان ذکر شده است - نقض سخن طوسی نیست؛ زیرا بزنی آنچه را که از محمد بن سنان شنیده است مستقیماً به حضرت جواد علیه السلام یادآوری کرده است که حضرت می‌خندند؛ لذا این روایت نه تنها نقل از محمد بن سنان نیست؛ بلکه شاید بتوان گفت مؤید حرف طوسی است که بزنی تا روایتی برایش ثابت نمی‌شد آن را نقل نمی‌کرد.

۵. نقل از غیر ثقه در غیر تعلیم فقه: منظور طوسی در این شهادت این است که راویان سه‌گانه در مسئله تعلیم فقه از ثقات نقل می‌کنند؛ بنابر این نقل مشایخ در غیر تعلیم فقه مانند مسائل کلامی، منافاتی با مدعای ایشان ندارد.^۳ این نکته نیز جواب دیگری برای نقل بزنی^۴ است که در جواب قبل گذشت.

این پاسخ‌ها در حقیقت روش‌هایی است به صورت کلی و تمام نقض‌ها را پوشش داده، پاسخ می‌دهد. نویسنده در نگارشی دیگر به تبیین و تقریر موردی نقض‌ها پرداخته و دقیقاً ۸۳ نقضی را که وارد شده پاسخ گفته است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دلیل توثیق مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزنی عبارت طوسی در عده است که پنج اشکال به آن وارد شده است و تمامی این اشکالات پاسخ داده شد. مهمترین اشکال، نقل این سه راوی از غیر ثقات است که با پاسخ‌هایی مثل عدم ثبوت نقل، عدم ثبوت تضعیف، عدم حجیت تضعیف، عدم دلالت تعبیر رجالی بر تضعیف، نقل در حال استقامت و ... جواب

۱. نقض در خصوص نقل از مالک بن انس و محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی به این نکته پاسخ داده می‌شود.

۲. مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۶۳.

۳. نقض در خصوص نقل از محمد بن سنان به این نکته پاسخ داده می‌شود.

۴. مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۶۳.

داده شد. حاصل آنکه وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنتی به عنوان یک توثیق عام قابل دفاع است و با تمسک به آن می توان وثاقت مروی عنه بدون واسطه راویان یادشده را اثبات نمود، گرچه تنها یک نقل از او داشته باشند. اضافه می کنیم که اگر تعدادی از موارد نقض نیز پذیرفته شود، به جهت انحلالی بودن شهادت طوسی، می توان در موارد دیگر اصل عدم خطا و غفلت از روش خود را جاری و به شهادت شیخ اخذ کرد و در موارد شک به توثیق مشایخ این سه راوی قائل شد.

منابع و مأخذ

۱. آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، تحقیق علی پناه اشتهاوردی و آقا حسین یزدی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۳، ۱۴۱۷ق.
۲. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، بیروت: دار الأضواء، چ ۳، ۱۴۰۳ق.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، معالم العلماء فی فهرست کتب الشيعة و أسماء المصنفین منهم قدیماً و حدیثاً (تمة کتاب الفهرست للشیخ أبی جعفر الطوسی)، نجف: المطبعة الحیدریة، چ ۱، ۱۳۸۰ق.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، تحقیق آقا مجتبی عراقی، علی پناه اشتهاوردی و آقا حسین یزدی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۳ق.
۵. استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال، تحقیق مؤسسة آل البيت علیه السلام لآحیاء التراث، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام لآحیاء التراث، چ ۱، ۱۴۲۲ق.
۶. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، تحقیق محمد تقی ایروانی و عبد الرزاق مقرر، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۵ق.
۷. تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواه المصرحه، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چ ۱، ۱۳۶۳ش.
۸. حائری، علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل، تحقیق محمد بهره مند، محسن قدیری، کریم انصاری و علی مروارید، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
۹. حائری، محمد مجاهد طباطبایی، کتاب المناهل، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چ ۱، [بی تا].
۱۰. _____، القواعد و الفوائد و الاجتهاد و التقليد (مفاتیح الأصول)، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چ ۱، ۱۲۹۶ق.
۱۱. حلّی، سید ابن طاووس، فلاح السائل و نجاح المسائل، قم: انتشارات دفتر تبلیغات قم، چ ۱، [بی تا].
۱۲. حلّی، محقق، جعفر بن حسن، المعتمد فی شرح المختصر، قم: مؤسسه سید الشهداء علیه السلام، چ ۱، ۱۴۰۷ق.

١٣. حلّي، جمال الدين، احمد بن محمد اسدى، المهدب البارع في شرح المختصر النافع، تحقيق مجتبی عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج١، ١٤٠٧ق.
١٤. حلّي، فخر المحققين، محمد بن حسن بن يوسف، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم: مؤسسة اسماعيليان، ج١، ١٣٨٧ق.
١٥. خميني، روح الله موسوي، كتاب الطهارة، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني، ج١، [بی تا].
١٦. خويي، ابو القاسم موسوي، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
١٧. _____، موسوعة الإمام الخوئي، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، ج١، ١٤١٨ق.
١٨. سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، كفاية الأحكام، اصفهان: انتشارات مهدي، ج١، [بی تا].
١٩. طوسی، محمد بن حسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، تحقيق حسن موسوي خراسان، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج١، ١٣٩٠ق.
٢٠. _____، تهذيب الأحكام، حسن موسوي خراسان، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج١، ١٤٠٧ق.
٢١. _____، رجال الطوسي، تحقيق جواد قيومي اصفهاني، قم: مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجامعة المدرسين، ج٣، ١٣٧٣ش.
٢٢. _____، العدة في أصول الفقه، قم: محمدتقي علاقبنديان، ج١، ١٤١٧ق.
٢٣. عاملي، جمال الدين، حسن بن زين الدين، معالم الدين و ملاذ المجتهدين (قسم الفقه)، تحقيق منذر حكيم، قم: مؤسسة الفقه للطباعة و النشر، ج١، ١٤١٨ق.
٢٤. عاملي، محمد بن علي موسوي، مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، تحقيق گروه پژوهش مؤسسه آل البيت (ع)، بيروت: مؤسسة آل البيت (ع)، ج١، ١٤١١ق.
٢٥. عاملي، جواد بن محمد حسيني، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، تحقيق محمدباقر خالصي، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج١، ١٤١٩ق.
٢٦. عاملي، كركي، محقق ثاني، علي بن حسين، جامع المقاصد في شرح القواعد، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ج٢، ١٤١٤ق.
٢٧. _____، علي بن حسين، رسائل المحقق الكركي، تحقيق محمد حسون، قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي و دفتر نشر اسلامي، ج١، ١٤٠٩ق.
٢٨. عاملي، بهاء الدين، محمد بن حسين، الحاشية على من لا يحضره الفقيه، تحقيق فارس حسون كريم، قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ج١، ١٤٢٤ق.
٢٩. _____، الوجيزة في علم الدراية، تحقيق مرتضى احمديان، قم: كتابفروشي بصيرتي، ج١، ١٣٩٠ق.
٣٠. عاملي، شهيد اول، محمد بن مكّي، ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ج١، ١٤١٩ق.

۳۱. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۲ق.
۳۲. _____، الرعاية في علم الدراية، تحقيق يقال، قم: مكتبة آية الله المرعشي، چ ۱، ۱۴۰۸ق.
۳۳. _____، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، تحقيق گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، چ ۱، ۱۴۱۳ق.
۳۴. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال، تحقيق محمدصادق بحر العلوم، نجف اشرف: دار الذخائر، چ ۲، ۱۱۴۱ق.
۳۵. _____، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، تحقيق گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۳۶. عرفانیان یزدی، غلامرضا، مشایخ الثقافات، الحلقة الاولى، قم: مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، چ ۳، ۱۴۱۹ق.
۳۷. قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، تحقيق گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم: کتابفروشی داوری، چ ۱، ۱۳۸۶ق.
۳۸. کشی، محمد بن عمر، رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، تحقيق حسن مصطفوی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافي، تحقيق على اكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران: دار الكتب الإسلامية، چ ۴، ۱۴۰۷ق.
۴۰. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي لجامعة المدرسين، چ ۶، ۱۳۶۵ش.
۴۱. مسعودی، علی بن حسین، إثبات الوصية، قم: انصاریان، چ ۳، ۱۴۲۶ق.
۴۲. نوری میرزا حسین، خاتمة المستدرک، گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چ ۱، ۱۴۱۷ق.